

ترجمه و ادبیات تطبیقی

نویسنده: حسام الخطیب*

مترجم: محمد حسن تقیه**

در میان محققان ادبیات تطبیقی درباره نقش ترجمه در داد و ستدهای ادبی و همچنین امکان تکیه بر ترجمه در پژوهش‌های تطبیقی سخن بسیار است. به طور کلی پژوهشگران ادبیات تطبیقی ارتباط با زبان‌ها و متون‌های زبان مبدأ را ترجیح می‌دهند. آنان در همه احکام و نتیجه‌گیری‌هایی که بر اساس ترجمه پایه ریزی شده باشد، به دیده شک و تردید نگاه می‌کنند. همچنان که ترجیح می‌دهند، محقق ادبیات تطبیقی به شناخت زبان ادبیات مورد پژوهش خود، کاملاً مجهز و مسلح باشد که این امر در دو چارچوب مهم، آشکار به نظر می‌رسد:

الف- تألیفات ادبیات تطبیقی: زیرا می‌بینیم در این کتاب‌ها، متن اصلی شاهد قرار می‌گیرد، بی آنکه ترجمه شود، یا حتی (گاهی) مؤلف از ترجمه واژگان، اصطلاحات، امثال و به ویژه اشعار خود داری می‌کند!

ب- کنفرانس‌های ادبیات تطبیقی: که در این کنفرانس‌ها، معمولاً به زبان اصلی یا به زبان بیگانه مورد علاقه سخنرانی می‌شود.

کنفرانس‌های بین‌المللی ادبیات تطبیقی تنها همایش‌های جهانی بوده که برگزار کنندگان آن در اندیشه ایجاد کانال‌های ترجمه فوری و همزمان هستند زیرا آنان بنا را بر این می‌گذارند که شرکت کنندگان به چند زبان دنیا آشنایی دارند. در کنفرانس‌های انجمن

* حسام الخطیب استاد ادبیات تطبیقی و نقد دانشگاه قطر (سوری تبار) از پیشگامان و پژوهشگران معاصر عرب می‌باشد. وی، برای اولین بار در دهه ۸۰ میلادی در سوریه کتابی در دو جلد تحت عنوان «ادبیات تطبیقی، نظری و کاربردی»، منتشر نمود. حسام الخطیب تألیفات بسیاری در حوزه ادبیات عرب و جهان دارد؛ از جمله می‌توان به کتاب‌های: ادبیات اروپا، پژوهش‌های نقدی و تطبیقی، گستره ادبیات تطبیقی «عرب و جهان»، داستان کوتاه در سوریه و ... اشاره کرد.

** عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات عرب - دانشگاه علامه طباطبایی.

بین‌المللی ادبیات تطبیقی، تحقیقات و پژوهش‌ها هم‌زمان به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه و روسی و گاهی به اسپانیایی و ایتالیایی ارائه می‌شد بدون اینکه این هم‌زمانی، حساسیت خاصی در پی داشته باشد.

به دور از دیدگاه‌های تأیید شده در زمینه ترجمه و دیدگاه‌های مخالفان، ممکن است انسان بنا را بر این بگذارد که شناخت خوب زبان خارجی مربوط، بهتر از ترجمه به حساب می‌آید ولی تکیه بر ترجمه خوب متون، بسیار بهتر از تکیه بر شناخت ناکافی زبان بیگانه است. با وجود این، واضح و روشن است که هر انسانی - هر کس باشد - باید در زمینه ادبیات تطبیقی بر تمام زبان‌های مورد نیاز خود به خوبی مسلط باشد. محقق - چه بخواهد چه نخواهد - نهایتاً مجبور است که به ترجمه، اعتماد و تکیه کند. طبیعی است که دیدگاه مذکور به محققان ادبیات تطبیقی مربوط می‌شود ولی از دریچه‌ای دیگر، موضوع به همه خوانندگانی مربوط می‌شود که از طریق ترجمه به نظرات و دیدگاه‌ها دسترسی دارند. در اینجا است که بالطبع هیچ زمینه‌ای برای شک و تردید نسبت به نقش مهم و حیاتی ترجمه در انتقال اندیشه‌ها، علوم، ادبیات و هنرهای جهانی باقی نمی‌گذارد. اگر گله و شکایتی هم باشد به طور بنیادین، به دامنه و دورنمای شایستگی، دقت، زیبایی و موفقیت مترجم در انتقال معانی مورد نظر، کنایات و به ویژه در زمینه داد و ستدهای ادبی بر می‌گردد که در آن، زبان، کنایات و اشاره‌های بومی نقش مهمی را در روند بیان و رساندن معانی ایفا می‌کنند. اگر سخن را تنها به ترجمه‌های ادبی محدود کرده و به آن بسنده کنیم، می‌توان گفت که آنچه که امروز به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شود بخش قابل توجهی است که حتی فراتر از رؤیای گذشتگان بوده، و نوید دهنده حرکت به سوی وحدت و اتحاد فرهنگ جهانی است.

سازمان یونسکو، سالانه اطلاعات و آمارهایی درباره ترجمه منتشر می‌سازد که به افزایش روز افزون تکیه بر ترجمه اشاره می‌کند. بخشی از آمارهای مربوط به ترجمه‌های ادبی سال ۱۹۷۹ از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد:

ترتیب ترجمه‌های کتب ادبی براساس تعداد زبان‌ها

تعداد زبانهای مورد ترجمه	مؤلف
۹۷	شکسپیر
۷۴	تولستوی
۷۳ (آمریکایی برنده جایزه نوبل)	همینگوی
۷۵ (چه بسا گراهام گرین)	گرین
۶۵	السترمایک لن
۶۰	اندرسون
۴۲	هومر
۳۵	گوته
۳۵	پابلونرودا
۳۲ (اولین بار سال ۱۷۰۴ به فرانسه ترجمه گردید)	هزار و یک شب (مؤلف ناشناخته)
۲۹ (هندی برنده جایزه نوبل)	رابیندرانات تاگور
۲۹	مولر
۱۲ (ژاپنی برنده جایزه نوبل)	یاسوناری کاواباتا
۷	مارسل پروست

در زمینه ترجمه کتاب کودک، ژول ورن فرانسوی (۱۶۴ زبان)، اپلتون انگلیسی مؤلف مجموعه کتاب‌های (ماجرا جویی‌های عجیب) که داستان کودکان معمولی بود، (۱۴۹ زبان) و همچنین جک لندن (۱۴۰ زبان) و والت دیزنی (۱۱۰ زبان) در صدر فهرست قرار می‌گیرند.

در زمینه ترجمه کتاب جوان، نمونه‌هایی بارز چون کارل مای و فینیمور کوپر وجود دارند. این دو نویسنده درباره گاوچرانان ایالات متحده آمریکا تألیفاتی دارند که کتاب‌های کارل به ۳۹ زبان و کتاب‌های کوپر به ۲۶ زبان ترجمه شده است.

واضح و روشن است که در برابر این رویکرد فزاینده ارتباط جهانی از راه ترجمه، ارائه دیدگاه‌هایی برخلاف ارزش این کانال بزرگ داد و ستدهای ادبی، سخت به نظر می‌رسد. این موضوع فقط یک اتفاق و پیشامد نیست بلکه دیدگاه‌های تئوری و نظری موجود، بر این تأکید می‌کند که آنچه را انسان در خواندن ترجمه از دست می‌دهد جوهر و اصل ماده ادبی نیست بلکه طبیعت و سرشت مخصوص زبان است. این درست است که زمینه جدایی ادبیات از زبان وجود ندارد ولی پیکره اصلی ادبیات پر بار و پر محتوا، با زیبایی و جمال مفهوم زبان حمایت می‌شود. چه بسا این نکته، حساس‌ترین نکته‌ای باشد که در موضوع ترجمه و ورود به آن به تناسب ادبیات به طور کلی، و ادبیات تطبیقی به طور خاص، مطرح است. از این رو ملاحظه می‌کنیم که نقش ترجمه در ادبیات برجسته‌تر از دیگر رشته‌های علوم انسانی است. مثلاً آنگاه که صحبت از پژوهش فلسفی می‌کنیم خواندن تألیفات فیلسوفان یونان و عرب و غیره را از جانب کسانی که به پژوهش‌های یونانی و عربی و... توجه دارند، در نظر نداریم. گذشته از این، درک می‌کنیم چیزی به نام فلسفه وجود دارد که لذت ویژه و تاریخ مخصوص به خود دارد. فلسفه، به طور کلی، با مجموع اجزای تشکیل دهنده آن کاملاً تفاوت دارد. ولی آنگاه که این موضوع به ادبیات بر می‌گردد ارزش پژوهش‌های ادبی در ساختار آموزش نمود پیدا می‌کند گویی که از سنگ‌های بسیار سختی، ساخته شده است. آنچه امروز در مدارس و دانشکده‌ها اتفاق می‌افتد، این است که در یک کلاس، ادبیات عرب که با تاریخ و زبان عربی در ارتباط است، تدریس می‌گردد و در دیگر کلاس‌ها، ادبیات یونانی، لاتین، انگلیسی و فرانسوی که به تاریخ و زبان‌های خاص خود، مرتبطند، درس داده می‌شود. بنابراین بیهوده است، در زمینه ادبیات - به معنای خاص یا عامش - پژوهشی انجام شود.

چه بسا شخصی نظرش بر این باشد که چنین پژوهشی ممکن است تحت عنوان « ادبیات تطبیقی » یا « فلسفه ادبیات » مطرح گردد. حقیقتاً، ادبیات تطبیقی، گامی به سوی

درک مفهوم مستقلی از گستره و پهنه ادبیات به شمار می آید ولی این فقط یک پیشرفت و تحول است که وجه تسمیه (ادبیات تطبیقی) به آن اشاره دارد. بنا براین هیچ کس درباره فلسفه یا ریاضیات تطبیقی، به همان مفهوم صحبت نمی کند. در این زمینه «وان تیگم» برجدايي ادبیات تطبیقی از ادبیات جهانی بسیار پا فشاری می ورزد. ولی فلسفه ادبیات، تنها یکی از عناصر پژوهش ادبی است و اگر بگوییم ارزش و اعتبار فلسفه ادبیات برابر با پژوهش ادبی است مثل این است که معتقد باشیم دوره نظری در علم اقتصاد می تواند بازرگانی موفق تربیت کند یا کتاب‌های مدرسه در زمینه روان شناسی و اخلاق می تواند شناخت خوبی از سرشت و ذات انسان ارائه بدهد زیرا عنصر اصلی پژوهش ادبی، شناخت کامل و ملموس چند شاهکار ادبی است.

تردیدی وجود ندارد که سختی‌ها و مشکلاتی در جهت شناخت کامل ادبیات سد راه ما هستند. اولین یا سخت ترین این مشکلات، به اندازه پیامد ساختگی ناشی از نوعی غرض ورزی مخصوص در مخالفت با ترجمه، همچون تکیه بر ترجمه سخت به نظر می رسد. خواه دستاورد ادبی، و خواه تجربه قریحه و ذوق در مرتبه دوم بوده و یا گاهی تجربه ای کاملاً غیر قابل پذیرش باشد.

اولین چیزی که لازم است پایه و اساس مطالعه چنین دیدگاهی قرار گیرد این است که پژوهش ادبی، به معنای عام، بدون استفاده و بهره گیری نامحدود از ترجمه امکان پذیر نیست. در عین حال، اقرار به این حقیقت، وجود احساسی دامنه دار را نفی نمی کند که خواندن ادبیات ترجمه شده بهتر از هیچ است گر چه دستاوردی ناب و اصیل نیست. به نظر می رسد این دیدگاه، زاییده پژوهشی جداگانه در ادبیات بوده که تاکنون بر ادبیات خیمه زده است و همیشه در آن، زبان و ادبیات بسیار به یکدیگر وابسته بوده، به گونه ایی که اندیشیدن به یکی، بدون دیگری سخت جلوه می کند. حمله‌هایی که به ترجمه می شود، (غالباً) بر پایه منطقی و خردورزی صورت نمی گیرد.

هرگاه خواننده ای به جای خواندن آثار هومر به زبان یونانی، ترجمه عربی آن را بخواند، بی تردید، چیزی بسیار مهم را از دست می دهد.

ولی اکنون این سؤال پیش می آید که: «خواننده متون ترجمه شده، چه چیزی را از دست می دهد؟» آیا ادبیات است؟

واضح و روشن است که اجزای تشکیل دهنده ادبیات، چون: تصویر زندگی سستی، جوششی حماسی، تصوّر شخصیت قهرمانان، رویدادها، مهارت در کاربرد صناعات ادبی و صور خیال در شعر را تا حدودی از دست می دهد، زیرا همه این عناصر، برای خواننده ترجمه‌های هومر ملموس است.

شاید کسی اعتراض کند که زبان عاملی است که ارزش نسبی اش در ادبیات می باشد. این دیدگاه، یک حقیقت بوده، ولی لازم است، یادآور شویم که اصطلاح «زبان» دو چیز متفاوت را در بر می گیرد: الف - بخش قابل توجهی از کلمات میان تمام زبان‌ها مشترک است که انتقال آنها از زبانی به زبان دیگر امکان پذیر است. ب - برخی عناصر زبان، اصطلاح بوده که ثابت و تغییرناپذیر است.

آنچه را که خواننده عربی آثار هومر از دست داده، زبان - به ویژه زبان یونانی - نیست زیرا مترجم ماهر می تواند که کمی از جان اصطلاح در زبان یونانی را به ترجمه اش انتقال دهد. با وجود این، و پس از تلاش طاقت فرسای مترجم، ناگزیر خواننده ترجمه، آشکارا از شکستی کامل رنج می برد که شخص با تجربه از دامنه و دورنمای این شکست آگاه است. ولی موضوع مورد بحث ما، ارزش تطبیق و مقایسه میان زبان و ادبیات نبوده، بلکه موضوع در باره امکان درک ادبیات به عنوان یک واحد مطرح است. کسی که می پذیرد به هنگام نیاز، از ترجمه کمک بگیرد، از تمامی عوامل ادبیات به جز زبان را به خدمت می گیرد، حتی شاید بتواند، بخش مهمی از خود زبان را نیز به خدمت بگیرد، ولی کسی که خواندن ترجمه را قبول ندارد خودش را - به خاطر رد آن - از بخش اصلی و گسترده ادبیات جهانی محروم می سازد، لذا دستاورد

ادبی اش، هر چند عاقلانه و دقیق باشد، هرگز فرمانطقه ای نخواهد شد. بسیار بجاست که ملاحظه بکنیم چگونه دانشمندان پیشین تمام تلاش خود را در زمینه ترجمه به عمل آوردند و چگونه شاعران برجسته ای چون: ویلیام مورس، ادون آرنولد، شاپمان، درایدن و پوپ در ادبیات انگلیسی، و طه حسین، احمد حسن الزیات، سامی الدروبی و جبرا ابراهیم جبرا در ادبیات عربی خود را به عنوان واسطه میان دو زبان قرار دادند.

آنگاه که موهبت‌ها و هنرهای والای ادبی با دستاورد دقیق و شناخت کامل به زبان اصلی در نزد چنین شخصیت‌هایی نمود پیدا می‌کند، ممکن است، گفته شود که هومر، یور پیدس، سووکلیس، گوته، لامارتین و شکسپیر - همچنانکه در ادبیات اروپا درخشیده‌اند - در ادبیات عربی نیز می‌درخشند.

بسیاری از ادیبان بزرگ به نفع ادبیات ترجمه شده، سخن گفته‌اند؛ پیشتاز آنان «امرسون» است که هر چند به زبان‌های یونانی، لاتین، آلمانی و ایتالیایی آشنایی داشت ولی ترجیح می‌داد متون ادبی ترجمه شده بدین زبان‌ها را بخواند.

اگر به تاریخ بنگریم در می‌یابیم که ترجمه (آلمانی) تورات لوتر و ترجمه رسمی انگلیسی (تورات)، زبان ادبی ملت‌های آلمان و انگلیس را پایه ریزی کردند. همچنانکه ترجمه به عربی (تعریب) در عصر نهضت - بیش از هر عامل دیگری - زبان عربی را از خشکی، تصنع و زشتی رهانیده و به زبانی انعطاف پذیر، زنده و توانا که گنجایش دستاوردهای تمدن مدرن را داشته باشد، تبدیل کرد و به خواسته‌های فکری و امروزی جامعه معاصر عرب نیز پاسخ داد.

با توجه به مطالب گفته شده، می‌توان گفت که ترجمه - نه فقط در ادبیات تطبیقی - بلکه به طور کلی، در تطور و تحوّل ادبیات تمام زبان‌های جهان، رکن اصلی و اساسی به شمار می‌رود.